

نویسنده: محمد قطب

مترجم: خداداد مطاعی پور

# زین و زین





## رد شبهات ملحدین



no-atheism.net



islamway1434



no\_atheism



no\_atheism



asteira



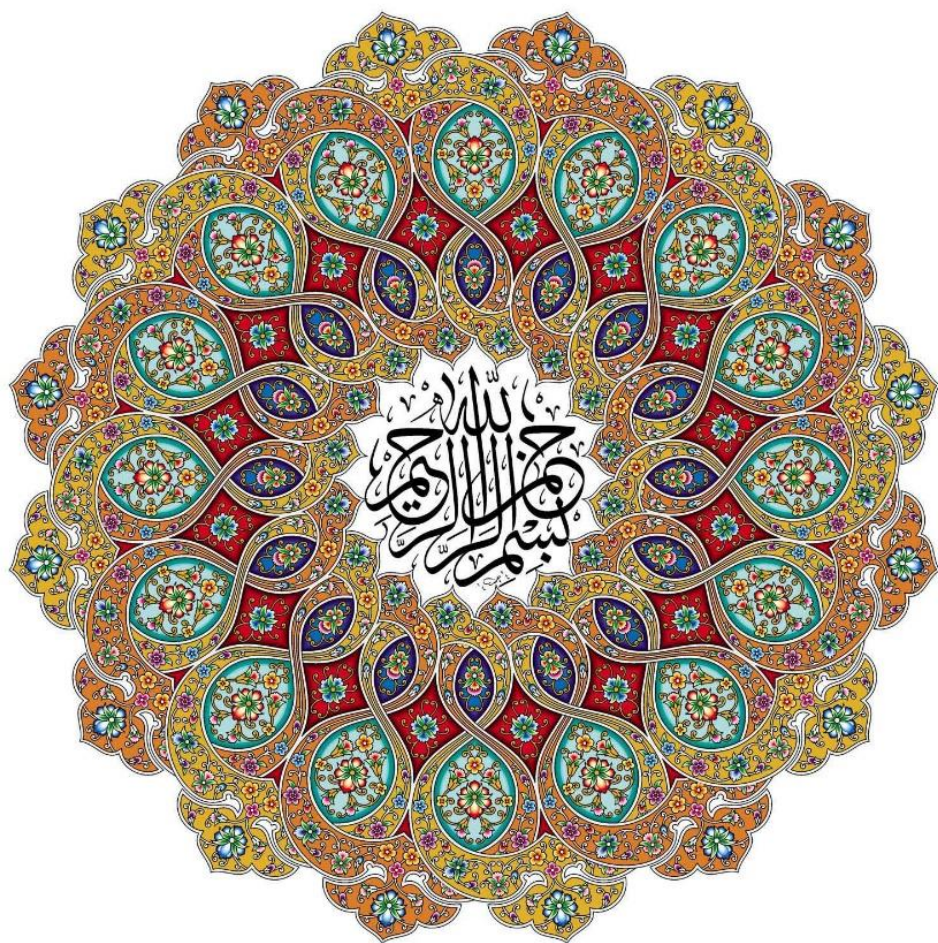
مرکز نشر اندیشه اسلامی

[www.ghotb.net](http://www.ghotb.net)

[ghotb.net@gmail.com](mailto:ghotb.net@gmail.com)

مهرماه ۱۳۹۳





از برجسته‌ترین ویژگی‌های این عصر چیز نیست که آن را «آزادی زن» می‌نامند.

راستی زن از این آزادی چه چیزی به دست آورده و چه چیزی را از دست داده است؟

در این شکی نیست که وضعیت زن در بسیاری از مناطق جهان نیازمند تصحیح است. زن نیازمند این است که اعتبار انسانی‌اش به وی برگردانده شود و مقام او، از اینکه کنیزی برای مرد یا وسیله‌ای جهت لذت بردنش باشد بالاتر برده شود! اما راه و روشی که وضعیت زن با آن تصحیح شد، در ذات خود صحیح نبود. کما اینکه شرایطی که با روند آزادسازی زن در اروپا همراه شد، زن را در جریانی چنان شدید فرو برد که بسیاری از جوانب سرشت و طبیعت او را به فساد کشاند؛ چنانکه بسیاری از مفاهیم زندگی را در عصر نوین نیز به فساد و تباهی کشانده است. مسئله‌ی برابری بین زن و مرد از بزرگترین مسائلی است که این نسل را به خود مشغول داشته است؛ طوری که شاهد نتایجی بوده که غرب با رضایت یا عدم رضایت آن، بدان رسیده است. این نسل مشاهده می‌کند که زن بسیاری از رذایل فطری مرد را به دست آورده بدون اینکه چیز قابل ملاحظه‌ای از فضایل حقیقی او را کسب نماید؛ حال آنکه در همین وقت از بسیاری از فضیلت‌های فطری خود نیز دست شسته است.

پس مرد بنا بر فطرتی که دارد در روابط عاطفی جنسی خود اخلاصی ندارد و دلیل این امر آنست که تمام جانداران مذکر (نر) به دلایلی مختلف کمتر از جانداران ماده هستند که حداقل آن، نزاع و درگیری جنس مذکر با یکدیگر برای دستیابی به ماده است که در نتیجه تعدادی از نرهای ضعیف از بین می‌روند و جز نر قویتر، ضعیفی باقی نمی‌ماند (و این از حکمت‌های آفریدگار در بین مخلوقاتش است). پس اگر در ساختار جنس مذکر، استعداد فطری برای ارتباط با بیش از یک ماده وجود نمی‌داشت، در این صورت بسیاری از افراد جنس مؤنث (ماده) معطل می‌ماندند و نمی‌توانستند وظیفه‌ی طبیعی خود را در تولید نسل‌های بعد انجام دهند. در حالی که مؤنث (ماده) بر اساس فطرت خود نیازمند ارتباط با بیش از یک مذکر (نر) نمی‌باشد؛ زیرا در هر بار نزدیکی جنسی، یک‌بار حامله می‌شود پس نزدیکی جنسی با نرهای دیگر، عملی بی‌معنا می‌باشد چرا که وظیفه‌ای زیست‌شناختی (بیولوژیک) انجام نمی‌گیرد و به همین دلیل، آفریدگار این خوی و سرشت را در فطرتش قرار نداده است.

در انسان -چه زن و چه مرد- این فطرت نیز همانند دیگر مخلوقات وجود دارد چنانکه مردان در مجموع جنس بشری، تعداد کمتری از زنان دارند؛ که این امر دلایل مختلفی دارد از جمله اینکه جنگ‌ها بیش از زنان، سبب کشتار مردان می‌شود و اینکه جسم زن دارای تحمل و مقاومت بیشتری از مرد است که او را بر تحمل دردها و عوارض بارداری یاری می‌رساند و به خاطر داشتن همین میزان تحمل بالا، در تمام بیماری‌ها تعداد بیشتری از مردان نسبت به زنان می‌میرند. به علاوه مردان به نسبت بیشتری در معرض حوادث کار و تصادفات جاده‌ای قرار

می گیرند؛ حتی اگر در تعداد هم برابر باشند چون زنان حرص بیشتری به زندگی دارند، کمتر در معرض بیماری و حوادث قرار می گیرند.

در نتیجه‌ی تمامی این امور چنانکه بیان داشتیم تعداد مردان در مجموع بشریت کمتر از زنان می باشند. پس اگر در مرد - همانند جنس مذکر سایر حیوانات - استعداد فطری برای مقاربت با بیش از یک مؤنث (ماده) نبود، بسیاری از زنان - که با تعداد مردان تعادل ندارند - از ادای وظیفه‌ی طبیعی خود در تولید نسل و زندگی باز می ماندند. این در حالیکه جنس مؤنث انسان به مقاربت با بیش از یک مرد نیاز ندارد چرا که وظیفه‌ی او با ارتباط با یک مرد تحقق می یابد.

بر این اساس زن بر حسب فطرت خود نسبت به مردی که با او پیوند می یابد بخاطر تحقق وظیفه‌ی زندگی، مخلص می باشد! اما مرد بر حسب فطرتش چنین اخلاصی ندارد چرا که در خوی و سرشت او، استعداد فطری ارتباط با بیش از یک زن وجود دارد. و اگر بر خوی و سرشت خود رها شود هرگز به یک زن اکتفا نمی کند. اما دین و اخلاق و سنت ها هستند که این تمایل فطری را در خوی و سرشت او تهذیب و تعدیل می کنند و آن را به خانواده‌ای دارای روابط منظم و به زنی واحد که مرد به زنی غیر از او چشم ندارد پیوند می دهد. و دین و اخلاق و سنت ها در هر حال، مرد را مجبور نمی کند که بر خلاف سرشت و طبیعت خود عمل کند بلکه بر اصولی دیگر در نفس او تکیه می نماید که آن ها را به نفع تمام بشریت استفاده می کند از جمله: احساس عمیق انس و الفت در جان مرد و نیز عشق به سکون و آرامش و استقرار...

اسلام ذاتا در بین تمام نظام ها با این ساختار فطری در سرشت مرد یعنی ارتباط با بیش از یک زن مقابله نمی نماید چرا که گاهاً برای جبران کمبود تعداد مردها - همانطور که گفتیم حالتی همیشگی در بشریت است - بدان نیازمند می باشد بلکه فقط این خوی و سرشت را تهذیب می کند و آن را به زمان نیاز بدان (زمان مناسب) مقید می سازد. و به همین دلیل اسلام از لحاظ نظری برای مرد مباح می نماید که با دو، سه و یا چهار زن ازدواج کند تا با فطرتش همگام گردد و آن را سرکوب ننماید در حالی که قید و بندهای بسیاری بر سر راه اجرای عملی قرار می دهد طوری که در نهایت مرد را همسری برای تنها یک زن - و نه بیشتر - قرار می دهد جز در حالت استثنائی - یعنی حالت کمبود مردان نسبت به زنان - که پیشتر خاطرنشان ساختیم. و این نسبت (مردانی که بیش از یک زن دارند) در مصر مثلاً از مجموع زوج ها، از ۳ درصد فراتر نمی رود.

این مسئله را با نتیجه‌ای بارز چنین خلاصه می‌کنیم که مرد بر حسب فطرت خود در روابط عاطفی‌اش اخلاص ندارد (تعدد طلب است) بلکه او اخلاص را از طریق تهذیب سرشت و طبیعت‌اش توسط دین و اخلاق و سنت‌ها فرا می‌گیرد. اما زن بر اساس فطرت خود مخلص است چرا که این امر با سرشت و طبیعت او سازگار می‌باشد.

درواقع این امر در قرون متوالی بر این منوال بوده است.

اما زن در عصر جدید تغییر کرده است! چرا که خواهان تساوی با مرد است، می‌خواهد بسوی جامعه خارج شود. نمی‌خواهد که به خانه‌اش مقید گردد - با اینکه ماندن در خانه، شعور و احساسی فطری در زن بوده که او بدان مجبور نمی‌گردد بلکه در سرشت وی نهفته است - و او می‌خواهد ثابت کند که او نیز کاملاً همانند مرد است و قادر به انجام تمام کارهایی است که مرد انجام می‌دهد!

زن در تب و تاب این تحولات آموخته که در روابط عاطفی خود، به یک مرد بسنده نکند و همانند مرد که دور زنان می‌گردد او نیز دور مردان بگردد. حتی بدتر و زشت‌تر از آن را نیز یاد گرفته است؛ اینگونه که ارتباط جنسی را بصورت کامل یا ناقص بدون شرم و حیا با تعداد زیادی از مردان - به بهانه‌ی انتخاب همسر آینده - تجربه می‌کند. همچنین این امر تا جایی برای او عادی شده که به جزئی ناگسستنی از زندگی‌اش تبدیل شده است و بدین گونه از فضیلت فطری خود در این جنبه دست کشیده و رذیلت فطری مرد که دین و اخلاق و سنت‌ها سعی در تهذیب و تعدیل آن دارند را به دست آورده است.

مسئله در اینجا مسئله‌ی اخلاق با مفهوم تنگ و محدود آن نیست - هرچند که این مسئله هم اهمیت خود را دارد - بلکه مسئله، شامل‌تر و عمیق‌تر از آن است. درواقع مسئله‌ی تخریب ارکان زنانگی و انحراف خطیر آن از سرشت و طبیعتش در راهی پوچ و بیهوده یعنی لذت جسمی زودگذر و موقتی است که تداومی ندارد و نفس را بدون جراحت رها نمی‌کند! چه بسیار خانه و خانواده‌های فروپاشیده‌ای در اروپا، که تنها قوانین منع طلاق آن‌ها را در ظاهر حفظ می‌کند، و در آمریکا چه بسیار خانواده‌هایی، که چیزی آن‌ها را از فروپاشی حفظ نمی‌نماید؛ زیرا در آمریکا طلاق منع قانونی ندارد! درصد آمار طلاق در مجموع خانواده‌ها در این کشور به ۴۸ درصد می‌رسد، که بزرگترین و خطرناک‌ترین درصد طلاق در جهان است... این آمار از فروپاشی خانواده‌ها، درواقع نتیجه‌ی انحراف در فطرت زن و نیز فساد است که بر کیان و موجودیت او سایه افکنده است تا آنجا که یک شوهر در نظر او خسته کننده گردیده و تنوع مردان برای او به لذتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده! طوری که برای آن سبب‌تراشی می‌کند. کما اینکه این مسئله، فرصتی بزرگ را برای مرد فراهم آورده که به فطرت خود برگردد و از تهذیب و تعدیل

دین و اخلاق و سنت‌ها سر باز زند چرا که دستیابی به زن برای او سهل و آسان شده طوری که خود زن نزد او می‌آید و به همین خاطر، مرد دیگر نیازمند تلاش برای یافتن زن نیست!

برخی از فریب‌خوردگان، اینجا در شرق با حماقت و اعجاب تمام، نسبت به طلاق‌های بی‌شمار آمریکا که در اکثر موارد زنان خواستار آنان هستند، لب به سخن می‌گشایند و به تو می‌گویند: بنگر که زن در آنجا آزاد شده و احساس برابری نموده است. درواقع زن از همسر خود درخواست طلاق می‌کند چونکه او هر روز ریش خود را نمی‌زند! یا اینکه در کارهای خود، زن را مشارکت نمی‌دهد و.. الی آخر.

این فریب‌خوردگان در بهت و حیرت خود فراموش می‌کنند که زن تنها به این دلیل دست به دامن این دلایل واهی می‌شود که از همسرش خسته شده و در بیرون از خانه، چشمش به دنبال شکار دیگری است که زیبا به نظر می‌رسد! زیرا (تجربه‌ی) جدید است.

\*\*\*

شراب و سیگار از رذیلت‌های فطری مرد است.

سرشت و طبیعت مرد و کاری که انجام می‌دهد سبب تراکم پوسته‌ای محکم می‌شود که مانع تابش روح او می‌گردد و صفای آن را کدر می‌سازد در نتیجه او در اصطکاک و بازخورد دائم کار می‌کند؛ بازخورد و نزاع با مادیات و معنویات زندگانی، با معادن سختی که آن‌ها را وارد چرخه‌ی تولید می‌نماید و نیز برخورد با دیگر موجودات زنده در نزاع بزرگ زندگی. به همین دلیل، هرگاه (آن پوسته) بر روح مرد انباشت گردد و احساس کند که نفس کشیدن او را تنگ نموده و مانع رسیدن نور به او شده است حتماً به چیزی پناه می‌برد که این پوسته‌ی سخت را ذوب نماید...

و هنگامی که خوی و سرشت وی مستقیم و بر راه راست و قلبش به سرچشمه‌ی اصیل رهنمون باشد، در این صورت او گم‌شده خود را در عبادت خالصانه می‌یابد؛ عبادتی که آلودگی‌های جانش را پاک می‌کند و پلیدی و کدورت آن را می‌زداید که در نتیجه دارای روح صاف و بی‌آلایش و دید شفاف می‌شود. اما هنگامی که از این سرچشمه به دور باشد به هدایت دین راه نمی‌یابد؛ بنابراین به شراب و امثال آن<sup>۱</sup> پناه می‌برد و به وسیله‌ی آن‌ها

۱. بدیهی است که شراب تنها وسیله برای مردی نیست که بسوی خداوند هدایت نمی‌گردد بلکه نمونه‌های بسیار دیگری از هوشبرها وجود دارند، کما اینکه برخی مردان به لودگی و داد و فریاد بعنوان وسیله‌ای برای آرامش پناه می‌برند.



سعی می کند که درخشش خود را باز یابد اما آنها بصورت موقت و لحظه ای، درخششی مصنوعی به وی می دهند و بعد از لحظاتی روحش را تیره و تار می سازند.

در هر حال شراب از رذیلت های مرد است که قرن های دور و درازی در تاریخ بدان متمایز گشته است! اما زن هیچگاه به آن نیاز نداشته است؛ زیرا سرشت بیدار و سرشار از سرزندگی و لبریز از عواطف و هیجانات زن، همانند مرد نیازمند محرکی مصنوعی نمی باشد.

اما امروز زن آزاد شده است! و پذیرفته که خواهان برابری کامل با مرد باشد. پس چرا شراب ننوشد؟ آیا مرد بهتر از اوست؟ به همین دلیل بایستی زن نیز شراب بنوشد و مست شود تا اینکه مرد با او در هیچ چیزی تفاوت نداشته باشد!!

سیگار هم چنین است.

فروید در تفسیر تمایل به سیگار کشیدن، راست گفته باشد یا دروغ،<sup>۱</sup> (چون فروید آنرا تایید می نماید. مترجم) درواقع سیگار کشیدن از رذیلت های مرد است که با آن غرور خود را ارضاء می کند و در آن حال که دود سیگار پیرامون او پراکنده می شود، احساس غرور واهی می نماید بنابراین این احساس کاذب به وی دست می دهد که کیان و وجود او بزرگ شده و به اندازه دودی که از دهانش خارج می رود در فضا بالا می رود! اما مردی که عاطفه ای پایدار دارد و به وجود خود اعتماد کامل دارد، و دارای شخصیت مستقلی است به سیگار کشیدن نیازی ندارد یا اینکه در کشیدن آن زیاده روی نمی کند! اما زن بخاطر وسایل دیگری که در اختیار دارد از جمله سرزندگی سرشار و فرزندان که احساس می کند وجود او با وجود آنان تحقق می یابد و اینکه به هر اندازه که فرزند به دنیا بیاورد موجودیت وی بیشتر ثابت می شود، نیاز ندارد که شخصیت و وجود خود را از طریق دود سیگار پراکنده در هوا به اثبات برساند.

اما امروز زن آزاد شده است و دیگر وجود او پاسخگوی فطرت طبعیش نیست!

به همین دلیل احساس کمبودی به وی دست داده که آن را به وسیله ی دود برخاسته در هوا بصورتی کاذب جبران و تکمیل می سازد!

مرد بر حسب خوی و طبع خود، خشن است و شرم و حیای زیادی ندارد.

۱. معلوم است که فروید تمامی تصرفات انسان را بدون استثناء به اصل جنسی بر می گرداند.

(خشونت و حیای اندک) مرد بر حسب کیان و ساختاری که دارد و وظیفه‌ای که مکلف به ادای آن است منطقی می‌باشد؛ یعنی وظیفه و مأموریت نزاع خارجی با زندگی و زندگان. چرا که اگر مرد، نرم و لطیف و ظریف و شرمگین می‌بود از ادای وظیفه‌اش ناتوان می‌ماند و تولید مادی او دچار ضعف شده و فروکش می‌کرد و در نتیجه چرخ پیشرفت و توسعه‌ی حیات از حرکت باز می‌ایستاد.

دین و اخلاق و سنت‌ها، این خوی و سرشت فطری را در مرد تهذیب و تعدیل می‌کنند اما هر جا که ضرورتی لازم باشد متعرض و مانع او نمی‌شوند. بنابراین اسلام از مرد می‌خواهد که با برادران دینی خود نرم و ملایم بوده و به آنان به نرمی برخورد نماید و در مسائلی که مربوط به ناموس و خانه و خانواده‌های دیگران است دارای شرم و حیا باشد؛ چنانکه مؤمنان را این گونه توصیف می‌نماید که: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ «نسبت به همدیگر مهربان و دلسوزند» ﴿أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ «نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند» و نیز بیان می‌دارد که: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ «ای پیغمبر! به مردان مؤمن بگو: (آنان موظفند که از نگاه به نامحرمان) چشمان خود را فرو گیرند». اما در غیر این موارد، او را به داشتن قدرت و شدت و خشونت تشویق می‌کند و ضعف و نرمش را از او نمی‌پذیرد. زن به خشونت و کم بودن شرم و حیا نیازی ندارد چرا که وظیفه‌اش با وظیفه‌ی مرد و سرشت و طبیعت‌اش با طبیعت مرد متفاوت است. و نرمی و لطافت، چه در ساختار جسمی و چه در ساختار روانی زن بر حسب وظیفه‌ی حیاتی او، منطقی می‌باشد؛ زیرا وظیفه‌ی بارداری و زایش و نیز تحمل سختی‌های روانی مادری را برای او سهل و آسان می‌گرداند. و شرم و حیا، خوی و طبعی فطری در زن است که با تمام این موارد متناسب است! کما اینکه یکی از وسایل فطری است که زن بوسیله‌ی آن، مرد را مجذوب خود می‌سازد؛ اینگونه که در برابر مرد ظاهر شده و سپس پنهان می‌گردد و مرد را رها می‌نماید تا به دنبال زن برود و زن در اثنای راه، به واکاوی عمق مرد پردازد! اما زن نوین و آزاد، از شرم و حیا نیز آزاد شده است؛ زیرا از تمام ساختار و موجودیت زنانگی خود آزاد گردیده و در جرأت و گستاخی و وقاحت، شریک مرد شده است؛ اما نه در زمینه و جنبه‌ای که مرد بدان پناه می‌برد که بر حسب ساختار و وظیفه‌ی او منطقی می‌باشد. پس زن چنان شده که خود از مرد درخواست می‌کند همانطور که مرد از زن درخواست می‌نماید، و چنان شده که از امور بسیاری که گاهی برخی مردان نیز از آن در تنگنا قرار می‌گیرند شرم نمی‌کند! حال بماند خشونت که (در این دوره) برای زن لازم شده مادامی که در کارخانه و فروشگاه و جاده کار می‌کند و در معرض مشاجره و نزاع و درگیری قرار می‌گیرد.

\*\*\*

زن از اینکه تمامی اینها را از دست داده، چه چیزی به دست آورده است؟

من اینجا از تصحیح وضعیت انسانی و اجتماعی او سخن نمی گویم .. به دو دلیل:

نخست: اینکه هیچ انسان با وجدانی نمی تواند با حق زن در اینکه انسان باشد و وجود خود را به عنوان یک انسان احساس نماید مخالفت کند.

و دوم: اینکه تصحیح وضعیت زن، تمام این انحرافی که در غرب روی داده را نمی طلبد. و در کتاب «شبهاتی پیرامون اسلام» در فصل «اسلام و زن» از شیوه‌ای سخن گفته‌ام که اسلام بوسیله‌ی آن، وجود انسانی زن را به او بازگرداند بدون اینکه زن، سرشت و طبیعت زنانگی‌اش را از دست بدهد، و بدون اینکه ناچار به عرضه‌ی جسم خود و تن فروشی در کوچه و خیابانها شود و اسلام مانع تبدیل نمودن زندگی به فاحشه‌خانه‌ای بزرگ است! آن چنانکه غرب پس از آزادی زن چنین کرده است. اما من تنها از یک جنبه‌ی این قضیه -یعنی تلاش زن برای شبیه شدن به مرد به منظور حصول برابری- سخن می گویم.

چنانکه دیدیم زن با مرد در برخی رذیلت‌های فطری‌اش و برخی از خوی و منش‌های مرد که در او عیب بشمار نمی‌رود -اما هرگاه در زن باشد عیب است- مشارکت نموده است؛ همانند خشونت و شدت و تندگی بدون ضرورت.

اما آیا زن در فضیلت‌ها و مزایای فطری مرد، مشارکتی حقیقی داشته است؟

در واقع مرد دو نبوغ اساسی در زندگی دارد، یا اینکه دارای یک نبوغ با دو وجهه است: نبوغ تولید مادی، و نبوغ سیاسی؛ یعنی سیاست و پیشبرد جامعه و وضع قوانین آن و اداره‌ی امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن. و این نبوغ در مقابل دو نبوغ اساسی زن، یا یک نبوغ با دو شاخه قرار می‌گیرد: یعنی نبوغ مادری -یا تولید بشری- و نبوغ اداره‌ی خانه و بر دوش کشیدن پیامدها و مسئولیت‌های بزرگ آن.

هنگامی که زن از موجودیت و ساختار اصیل خود و از نبوغ حقیقی‌اش دست کشید، خواست که با مرد در نبوغ وی مشارکت نماید. اما زن در این راه به چه چیزی دست یافت؟

اما تولید.. ممکن است برای مردم چنین تصویری پیش آید که زن نه تنها در فرایند تولید مشارکت نموده بلکه در میدان تولید بر مرد فایق آمده است؛ چرا؟ زن در برخی از ابزارآلات دقیق، بهتر و برتر از مرد کار می‌کند و همچنین زن در کار از مرد صبورتر است. کما اینکه زن در روسیه و دیگر کشورها در اکثر کارخانه‌ها دوشادوش مرد بدون فرق و تفاوتی -به جز ترک کار در دوره‌ی بارداری و شیردهی- کار می‌کند... و این حقیقت ظاهری نباید ما را در مورد دو امر مهم فریب دهد:



نخست اینکه پروسه‌ی نوین تولید، ماشینی و تخصصی شده تا حدی که دیگر به مدیریت آن توسط انسان نیاز ندارد بلکه نیازمند «ابزاری انسانی» است که مراقب آن باشد و آن را مجهز به ماده‌ای کند که (آن ماده را) به محصولاتی (معین) تبدیل می‌نماید. و فرقی نمی‌کند که این ابزار یک مرد یا زن و یا کودک باشد چرا که انسان با پروسه‌ی تولید جدید با تمام وجودش بعنوان یک جنس یا یک انسان کار نمی‌کند بلکه با آن، به عنوان سیستمی ماشینی برخورد می‌نماید که میخی را می‌کوبد و یا میله‌ای آهنی را نصب می‌نماید یا اینکه در اوقات منظمی، جزئی از ابزار و ماشین را به حرکت در می‌آورد. و ربات به این سمت می‌رود که در بسیاری از عملیات تولید جای انسان زنده را بگیرد!

بنابراین بر خلاف آنچه که مردم می‌پندارند پیروزی بزرگی برای زن نیست که توانسته در فرایند تولید جدید مشارکت نماید بلکه چه بسا صبر زن بر آن، دلیل بدی در حق او باشد! چرا که ممکن است مفهومی این باشد که زن از مرد ماشینی‌تر شده است و -پناه بر خدا- توانا تر است در اینکه زندگی را به فعالیتی ماشینی و منظم تبدیل کند! در صورتی که به یقین می‌دانیم که در زن، یک سرزندگی جوشان وجود دارد که با این جنبه‌ی ظاهری مخالف می‌باشد! اما زن مدرن برای خودش این سرنوشت را می‌خواهد.

و امر دوم اینکه مشارکت زن در فرایند ماشینی نوین تولید، تا حد زیادی، او را به مشارکت در فرایند حقیقی‌ای که مرد در آن مهارت و برتری دارد تشویق نکرده است؛ یعنی اختراع ابزاری که تولید را نظم و ترتیب می‌بخشد. در آن حال که دروازه‌ی دانشکده‌های مهندسی در جهان به روی زنان باز است و احساس تحدی و مبارزه‌طلبی‌ای که زن در اختیار دارد نیز بصورتی شدید در بسیاری از مناطق زمین و بویژه آمریکا موجود است! اما با این وجود، تعداد دخترانی که به یادگیری مهندسی مکانیک و مهندسی برق روی می‌آورند نسبت به تعداد پسران بسیار اندک است و در این مورد گفته نمی‌شود که زن تازه پا به این میدان نهاده است چرا که در آغاز امر در تمامی میادین به یک نسبت وارد شده است و او -حداقل در آمریکا- می‌داند که کارخانه‌ها و شرکت‌ها، بیش از مرد از وی استقبال می‌کنند که البته باب میل آنها است! بنابراین زن در تشویق (به کسب این علوم) کمبودی احساس نمی‌کند و دروازه به روی او بسته نیست؛ در نتیجه بی‌رغبتی و رویگردانی او دلالتی دارد که به هیچ وجه قابل انکار نیست.

اما نبوغ سیاسی: یعنی سیاست و پیشبرد جامعه، سیاست و اداره‌ی حکومت و اقتصاد و صلح و جنگ و وضع قوانین جهاد و تلاش در راه استقرار آن! شاید مشارکت زن در آن، تفاوت بسیاری با مشارکت او در میدان تولید ندارد: یعنی زن در تنفیذ و اجرا مشارکت می‌کند اما در ابتکار و نوآوری سهمی ندارد.

درواقع مشارکت زنان در برخی پارلمان‌های جهان یا پست‌های بزرگ یا مشارکت آنان در پروسه‌ی انتخابات تنها یک بازی خنده‌دار است که جهان معاصر با آن سرگرم می‌شود! البته این آن چیزی نیست که منظور ماست.

در حقیقت سیاست‌گذاری برای جامعه نیازمند خوی و طبیعت خاصی است که به ندرت در زن یافت می‌شود، چرا که زن بر حسب فطرت خود به آن نیاز ندارد! بلکه او - اگر هم گاهی در وجودش یافت شود - ساختار عصبی وی را تحت فشار قرار می‌دهد و باری بیش از توانش بر دوش وی می‌گذارد؛ زیرا جزو نیازهای طبیعی زن در وظیفه‌ی اصلی او نیست.

به عنوان مثال مسئله‌ی جهاد و تلاش در راه اندیشه‌ای والا که زندگی بشر را بر روی زمین، نظم و نظام می‌بخشد و اوضاع فاسد آنان را تصحیح می‌کند را در نظر بگیرید.

نمی‌گوییم که زن از مشارکت در آن ناتوان یا رویگردان است چرا که این امر، خلاف واقعیت است. اما زن - غالباً - می‌تواند در جزئیات این اندیشه - بعنوان یک فرد یا بعنوان جنس زن - مشارکت کند ولی به ندرت می‌تواند که در این اندیشه به عنوان یک کل شامل<sup>۱</sup> صرف‌نظر از اینکه نتیجه‌ی خوب یا بدی بگیرد مشارکت نماید.

سپس هرگاه زن در اندیشه و ایده‌ای به عنوان کل مشارکت کند در این صورت بر حسب سرشت و طبیعتی که دارد خواستار حصول نتیجه‌ی مستقیم و فوری برای هر کار یا فکری است و به همین دلیل بر فکر و اندیشه‌ای که در زمان حیات صاحب فکر محقق نمی‌شود صبر و بردباری نمی‌کند؛ چرا که آن فکر، نیازمند یک یا چند نسل است که نتیجه دهد. بر همین اساس، زن به سرعت نا امید شده و دست از نزاع می‌کشد.

اینجا حقیقتی هست که می‌بایست ثبت و خاطرنشان گردد و آن اینکه: بسیاری از مردان نیز نا امید شده و دست از نزاع و مبارزه بر می‌دارند.

بله. اما اندک افرادی که باقی می‌مانند یا فردی که باقی می‌ماند، اوست که حوادث را می‌آفریند و تاریخ را رقم می‌زند!

و اتفاقی که تا به امروز روی داده اینست که این فرد، مرد بوده است نه زن.

۱. یعنی خود صاحب تفکر یا یک جهان‌بینی باشد و هدف او دستیابی به نتیجه‌ای بزرگ و شامل باشد هرچند که در زمان حیات وی بدان دست پیدا نکند. (مترجم)

حتی ژاندارک، زن فرانسوی قدیس انقلابی، بخاطر قضیه‌ای عملی یعنی آزادسازی یک ملت انقلاب کرد اما بعداً زنی پیدا نشد که وظیفه و مأموریت پیامبران و مصلحان را به انجام برساند؛ کسانی که امروز بذر را می‌کارند تا فردا که در قید حیات نیستند و در جهان باقی به سر می‌برند محصول دهد و به ثمر بنشیند.

همچنین گفته نمی‌شود که زن، تازه پا به میدان گذاشته است چرا که این امر، مانع ظهور زنان نابغه نشده است هرگاه زنان نابغه‌ای بوده‌اند! کما اینکه ژاندارک در عرصه‌ی تاریخ ظهور کرد.

البته چنانکه گفتم معنای آن این نیست که زن در مسائل عمومی مشارکت نکند. چگونه چنین چیزی گفته شود در حالی که در تاریخ اسلام، زنانی همانند عائشه، اسماء، سمیه رضی الله عنهم و... و نیز شهیدان و رزمندگان زن وجود دارند؟

هرگز! بلکه من از امری معین سخن می‌گویم و آن: نبوغ وضع نمودن مناهج و برنامه‌ها و برنامه‌ریزی و پایه‌ریزی افکار برای سیاست و مدیریت بشریت است.

\*\*\*

بنابراین هر جنسی چه مرد و چه زن، نبوغ‌ها و رزیت‌های اصیل خود را دارند و من چنانکه در کتاب «انسان» گفتم، به نظرم آن دو هم‌طراز و هم‌سنگ هستند اما متشابه نیستند. و زن خواسته است یا -در نزاع دیوانه‌وار خود با مرد در غرب- برایش چنین خواسته‌اند که فلسفه‌ای جدید پدید آورد و «حقایقی» جدید را اثبات نماید.

و آنچه -تا به امروز- می‌بینم نتیجه‌ی این نزاع است! و با این وجود من آماده‌ام که هر وقت حقایق تغییر کرد افکارم را تغییر دهم!

**«پایان»**